اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت پنجاه و هشت)

ربوبیت

یک نظر در قسمت نظرات وبلاگ مطرح شد که بجاست اینجا هم ذکر شود و توضیح داده شود.

(((دلیل اینکه انسان ها با شرایط مختلفی به دنیا میان چیه ؟ چرا بعضی ها در خانواده ای به دنیا میان که مسیر پیشرفت چه مادی چه معنوی براشون مهیاس و بعضی ها مثلا افرادی که در کشور های آفریقایی به دنیا میان چه مادی و چه معنوی در مضیقه هستن؟چرا بعضی از بچه ها با بیماری به دنیا میان و بدون اینکه چیزی از زندگی زمینی بفهمن از دنیا میرن ؟ بدون اعتقاد به تناسخ چطور میشه این جور مسائل رو توضیح داد؟)))

نظریه تناسخ مرگ را به انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر تعبیر میکند. یکی از مشکلات اساسی نظریه تناسخ این است که افراد معتقد به تناسخ فکر می کنند که اگر در یک خانواده ثروتمند به دنیا بیایند و یا با بدن سالمتر پا به این دنیا بگذارند؛ خوشی و خوشبختی به آنها روی خواهد آورد! در حالیکه این جزئیات ملاک خوشبختی نیست. یک واقعیت غیر قابل انکار این است که هیچ انسانی احساس خوشبختی نمی کند در این دنیا. میتوانید از کسانی بپرسید که آرزوی موقعیت آنان را دارید. اصلا کسی که کار خوب انجام بدهد اتفاقا نباید اصلا وارد این دنیا شود، چون آزمایشهای این دنیا پر از سختی است. یکی از مهمترین صفات خدا، ربوبیت است. رب از ریشه تربیت اخذ شده است. یعنی خدا بخاطر این صفتش میخواهد ما را تربیت کند و رشد دهد. اگر یکی در خانواده ثروتمند به دنیا آمده باشد و دیگری در خانواده فقیر بدنیا آمده باشد، دلیل اصلیش بخاطر جنبه تربیتی آنهاست. زیرا آنی که در خانواده فقیر بدنیا میاید، چالشهای آن خانواده در تربیت او مفید است. کسی که زن بدنیا میاید، چالشهای دنیای زنان، در تربیت نفس او موثر است. اگر مرد می بود، میزان موفقیت او بسیار کمتر میشد. این گونه موقعیتها را خدا خودش آفریده است. بنابراین ما باید به این موقعیتها رضایت دهیم و از رب خویش بخاطر خلق این موقعیتها راضی باشیم. این حس رضایت از خالق ماست که ما را شایسته رضایت او از ما می کند

و به این طریق به مرتبه راضیه مرضیه خواهیم رسید و در زمره بندگان او وارد خواهیم شد. در آیه (ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً) **خدا از صفت ربّ برای نام خود استفاده فرموده است. در فارسی کلمه ربّ را به پروردگار (پرورش دهنده) ترجمه می کنیم که بسیار مناسب است.**

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾
ای نفس مطمئنه (٢٧)

ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾
خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد (٢٨)

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾
و در میان بندگان من درآی (٢٩)

وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾
و در بهشت من داخل شو (٣٠)

زمانی بنی اسرائیل برحسب فرمان خدا می بایست گاوی را سر می بریدند و بر مرده میزدند تا قاتل مشخص شود. اما آنها از موسی خواستند که از پروردگار

(ربّ) بپرسد که خصوصیات دیگر گاو را بگوید. آنها به حرف ربّشان اعتماد نکردند و سوالات دیگری پیش آوردند.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾

گفتند پروردگارت را برای ما بخوان تا بر ما روشن سازد که آن چگونه [گاوی] است گفت وی می فرماید آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال [بلکه] میانسالی است بین این دو پس آنچه را [بدان] مامورید به جای آرید (۶۸)

در نهایت کار را بر خود مشکل کردند و آنقدر کار برایشان مشکل شد که گاو فرضی با مشخصات پیچیده ای شد که چنین گاوی به ندرت یافت میشد و نزدیک بود اصل کاری (ذبح یک گاو) را انجام ندهند. آنان تربیتی که خدا برایشان در نظر گرفته بود، را پیچیده کردند و کار را بر خود مشکل کردند. زیرا آنها براساس افکار مریض خویش فکر میکردند که باید گاوی با مشخصاتی که خودشان در نظر دارند برای ذبح باشد و به حرف خدا اعتماد نکردند. آدمیان هم در زندگی طرح ساده خدا را پیچیده میکنند و لقمه را از پشت سر در دهن می گذارند. کسی که در خانواده ای فقیر و ساده بدنیا بیاید، برای خوشبخت شدن، کافیست در همان خانواده فقیر و با امکانات ضعیف خوب باشد و صاف و ساده وظایفش را عمل کند و قطعا به خوشبختی خواهد رسید. حتی کسی که

ثروتمند است ، فقط کافیست از نعماتی که خدا به او داده است ببخشد و آن را در راه صحیحی استفاده کند.

روزی یک زن ثروتمند، به خانه یک زن روستایی رفت. زن روستایی چهره اش زیر آفتاب در مزرعه سوخته بود. زن روستایی پیش خود فکر میکرد که زن ثروتمند و شهری خوشبخت است و در خیال خویش آرزوی موقعیت او را میکرد. ولی زن شهری جمله ای گفت که برعکسش را ثابت میکرد. زن ثروتمند گفت که ای کاش یک کلبه داشتم و مثل تو در آن زندگی میکردم و زیر فشار زرق و برقهای شهری نمی بودم و خیالم آسوده بود.

داستان تاجر و ماهیگیر نمونه تلاش بیهوده افراد است برای خوشبخت شدن. یک تاجر و ماهیگیر با هم صحبت میکنند. تاجر در تلاش است که پول زیادتری کسب کند تا مثل ماهیگیر در جایی دنج و زیبا زندگی کند و این روش زندگی (که سالها طول میکشد) را هم به ماهیگیر توصیه میکند. ماهیگیر جواب خوبی می دهد و می گوید که من همین حالا هم در جایی دنج و زیبا زندگی می کنم و از آن راضی ام. بیشتر حرصها و آرزوهای انسان واقعی نیستند و الکی دور خود چرخیدن است. آرزوهای بیشتر مردم واقعی نیست و همین آرزوها نمی گذارد در واقعیت زندگی کنند و آنان مدام در حسرت زندگی ثروتمندان هستند. در حالی که خوشبختی واقعی این است که انسان در همان موقعیت زندگی کند و حتی اگر همان ثروتمند در موقعیت خودش نباشد، خوشبخت نخواهد شد.

کسی که زن است در همان موقعیت زن ، مراحل تربیتی را خواهد گذراند و کسی که مرد باشد هم در همان موقعیت مردانه مراحل تربیتی را خیلی ساده تر خواهد گذراند و این طرح خداست و باید به آن اعتماد کرد. نود درصد کسانی که تغییر جنسیت داده اند، بعدا از این تغییر پشیمان شده اند ولی راه برگشتی ندارند. چندی پیش زنی ایرانی که تغییر جنسیت داده بود و در ظاهر به مرد تبدیل شده بود ، اعلام پشیمانی کرد و گفت که دنیای مردان با دنیای زنان خیلی متفاوت است و اقرار کرد که دنیای مردان به نسبت دنیای زنان، دنیای تنهایی است و زنان توانایی و تحمل چنین دنیایی را ندارند. این فرد در ظاهر خود را مرد نمایش میداد ولی او هنوز ماهیت روانش زن بود و نمیتوانست این را انکار کند. بنابراین موقعیتهایی که خدا برای زندگی ما در نظر می گیرد، بسیار بجاست.

قارون در یک مراسم جشن برای تفاخرو خودنمایی، زیور آلات خویش را به مردم مینمایاند؛ تعدادی از مردم میگفتند که قارون چقدر خوشبخت است، ای کاش ما هم مثل اوخوشبخت بودیم! این تصور مردم در مورد خوشبختی جالب است! هر آنچه که می بینند ، بی خبر از واقعیت و پشت پرده به خوشبختی تعبیر میکنند. در حالیکه خود قارون، ثروتش را بخاطر تفاخر و خودنمایی نمایش میداد و حس خودنمایی خویش را ارضا میکرد. قارون به ثروت خویش راضی نبود و از آن برای ارضای حس تفاخر و خودنمایی بهره می برد. خودنمایی یک

حس شیطانی است و قارون داشت یک حس شیطانی را در وجود خویش ارضا میکرد و اصلا تعداد گنجینه های خویش برایش مهم نبود و حتی تعدادش را هم نمیدانست. ولی مردم فقط در آنچه که میبینند قضاوت میکنند و واقعیتها را توجه نمیکنند. مثل یک معتاد که در حین مصرف مواد مخدر، نعشه میشود و حرفهای گنده گنده میزند. در این حالت مردم فکر میکنند که او چقدر داناست! در حالیکه فرد معتاد فقط دارد خودش را ارضا میکند و به آنچه که میگوید ایمان ندارد و عمل هم نمی کند.

بعد که خانه قارون و گنجهایش در زمین فرو رفتند، همان عده از مردم اینبار گفتند که: وای مثل اینکه خدا روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند و اگر خدا بر ما منت ننهاده بود ما را هم به زمین فرو برده بود!

این طرز تعویض رفتارها و گفتارها، نشان از این دارد که بشر تکلیفش را با خود مشخص نکرده است و هنوز نمیتواند بپذیرد که زمین محل آزمایش است. تعریف خوشبختی از نگاه بشر تبعید شده، بسیار متغیر است زیرا بشر به آنچه که می بیند توجه میکند و به آن حسادت می ورزد. در این جا بشر باز هم صفت شیطانی به اسم حسادت را در وجود خویش ارضا میکند. تمام تعبیرهای بشر از خوشبختی، از یک سری صفات شیطانی نشات میگیرد. ما در زندگی خویش در کره زمین، اگر صفات خوب مثل بخشش، گذشت، مهربانی، خوش خلقی و ... را در خود تقویت کنیم؛ در آن صورت به همان بهشت گمشده خویش بر

میگردیم؛ اما اگر صفات شیطانی مثل بخل، حسادت، طمع، ریا، خودنمایی و ... را در خود تقویت کنیم؛ در آن صورت شایستگی به بهشت رفتن را نداریم . اگر این صفات شیطانی در انسان قوی شود، نیاز به آبیاری دارد و بشر را معتاد خویش میکند. و در آنصورت بشر در یک سیکل باطل صفات شیطانی گیر می افتد و خوشبختی معنایش را از دست میدهد. او بعد از مدتی متوجه میشود که به جای خوشبختی به یک سری صفات شیطانی، از جمله بخل، خودنمایی، ریا و ... روی آورده است. دقیقا به این خاطر خدا می فرماید که به زمین نچسبید و الا شیطان کاری میکند که در همان زمین قورت داده شوید.

آدمیزاد فکر میکند که اگر شغل خوب و مقام خوب و یا درآمد خوبی داشته باشد،در آنصورت خوشبخت میشود. او تصور میکند که اگر یک زوج خوب و فرزندانی داشته باشد، در آنصورت خوشبخت میشود و... ولی این آدمی که از این تصورات دارد، هفت میلیارد آدم دیگر را می بیند که بسیاری از آنان زن و فرزند دارند و مال و منال دارند. حتی لحظه ای به وضعیت آنان توجه نمی کند که آیا اینهایی که این امکانات و اموال را دارند، خوشبختند یا نه؟ اگر خوشبخت نیستند، به چه دلیل؟ بشر بعد از این همه تجربه و سابقه هنوز نمی خواهد قبول کند که خوشبختی واقعی فقط در گرو دل بستن به خداست و بس. راز خوشبختی ما انسانها در جابجایی موقعیتهای زندگی نیست (فقیر ثروتمند شود و یا ثروتمند فقیر شود)، بلکه راز آرامش و خوشبختی ما در مشخص نمودن موقعیت خود نسبت به خداست.

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾

همان کسانی که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می یابد (٢٨)

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ ﴿٢٩﴾

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند (٢٩)

اگر هدف زندگی ما ثروتمند شدن و یا چیزهای مادی باشد، از نظر قرآن باطل است. تنها هدف پرورش و رشد نفس است. پرورش و رشد نفس فقط در گرو دل بستن به خدا بوجود می آید و لاغیر. خدا رحمان و رحیم است و مهربانتر از پدر و مادر است. خدا از هرکسی نسبت به ما مهربانتر و حکیمتر است. خدا با روش زندگیی که برای ما انتخاب می نماید میخواهد که وِزر (بار گران) را از سرمان بردارد. وقتی ما نسبت به موقعیت خویش ناراضی باشیم و ناسپاس باشیم در آنصورت بارمان را سنگین کرده ایم، طوری که پشتمان را خم میکند. پروردگار ما با روشهای تربیتی خودش، میخواهد بار ما را سبک گرداند (وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ **). او ما را آفریده است و بهتر از هرکسی توانایی های ما را می بیند.**

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿١﴾

آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم (١)

وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾
و بار گرانت را از [دوش] تو برنداشتیم (٢)

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾
[باری] که [گویی] پشت تو را شکست (٣)

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾
و نامت را برای تو بلند گردانیدیم (٤)

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾
پس [بدان که] با دشواری آسانی است (٥)

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾
آری با دشواری آسانی است (٦)

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ﴿٧﴾
پس چون فراغت یافتی به طاعت درکوش (٧)

وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ ﴿٨﴾
و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور (٨)

در هر موقعیتی باشی (فقیر و یا ثروتمند) کافیست که با اشتیاق به سوی پرورگار روی آوری (وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ **). راهی که خدا برای تربیت ما در نظر گرفته است، سبک و راحت است. اما اگر انسانها در امیال و آرزوها و رویاها فرو روند و رو به ناسپاسی آورند، در آن صورت بارشان سنگین شده است و البته خودشان خبر ندارند. بچه های خانواده های فقیر، بعد از بزرگ شدن، والدین خویش را مقصر اوضاع میدانند و به این ترتیب اصل ماجرا و واقعیت ماجرا را نفی میکنند و نسبت به والدین خویش ناسپاسی میکنند و این اشتباه محض است. منظور از احسان به والدین دقیقا همین معناست. انسانها نباید کوششها وتلاشهای والدین را بی نتیجه و بی تاثیر جلوه دهند. آزمایش آنها دقیقا این است که این موقعیت را ادامه دهند (**أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ **).**

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿۱۴﴾

و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او باردار شد سستی بر روی سستی و از شیر باز گرفتنش در دو سال است [آری به او سفارش کردیم] که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است (۱۴)

قطعا بدانید که آرزو های مومنان این نیست که مثل آدمای ثروتمند شوند، بلکه آرزوها و دعاهای آنان این است که مورد غفران و رضایت خدا قرار گیرند.